

تصحیح شرح بیٹی از گلشن راز

تألیف محقق دوانی

دکتر محسن جاہد، عضو هیئت علمی دانشگاه زنجان

دکتر سحر کاوندی، عضو هیئت علمی دانشگاه زنجان

چکیده

گلشن راز اثر شیخ محمود شبستری یکی از برجسته‌ترین منظومه‌های عرفانی بشمار می‌رود که در تبیین و تشریح هر سخن از آن تلاش‌های بی‌شماری صورت گرفته است. علامه محقق دوانی از جمله بزرگانی است که رساله‌ای مختصر در شرح بیٹی از گلشن راز دارد:

«تفکر رفتن از باطل سوی حق

به جزء اندر بدیدن کل مطلق»

او این بیت را از نگاه عرفانی شرح کرده است. از این رساله نسخ متفاوتی در دست است که گاهی در آنها پراکندگی و تفاوت به چشم می‌خورد. رساله حاضر تصحیحی است از این رساله علامه دوانی که بطور مستدل و با توضیح لازم ارائه شده است.

کلیدواژگان

گلشن راز؛

محقق دوانی؛

تصوف؛

صفات؛

تعین؛

شبستری؛

عرفان؛

اسماء؛

اعیان ثابته؛

تمثل.

مقدمه

جلال‌الدین محمد بن اسعد دوانی صدیقی در سال ۸۳۰ هجری در «دوان» از توابع کازرون به دنیا آمد. وجه تسمیه او به صدیقی آنست که از محمد بن ابی‌بکر نسبت می‌برد. دوانی کسب علم و دانش را نزد پدر که از شاگردان میرسیدشریف جرجانی بود آغاز کرد. سپس از محضر بزرگانی چون محی‌الدین کوشنکاری، خواجه حسن‌شاه از شاگردان میرسیدشریف، هم‌ام‌الدین کلباری و شیخ صفی‌الدین ایجی شیرازی استفاده نمود.

از شاگردان او می‌توان به کمال‌الدین حسین میبیدی یزدی، جمال‌الدین محمود، کمال‌الدین حسین لاری، شمس‌الدین محمد خفزی، جمال‌الدین محمد استرآبادی و شیخ منصور باغنوی شیرازی اشاره کرد.^۱ وی در حالیکه بیش از هفتاد سال داشت در سال ۹۰۸ هـ. ق دارفانی را وداع گفت و در مولد خود، دوان، دفن گردید.^۲

جلال‌الدین دوانی از بزرگان مکتب شیراز است که

۱- دوانی، علی، مفاخر اسلام، چاپ اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، ج ۴، صص ۴۰۸ تا ۴۲۸.

۲- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المومنین، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ج ۲، ص ۲۲۵.



بامعاصر نامدارش صدرالدین دشتکی معروف به سید سند مناظرات و مباحثات فراوانی داشته است. «طبقات جلالی و صدری» که مجموعه رديه‌های این دو فیلسوف بزرگ بر اندیشه‌های یکدیگر است محصول این رقابت علمی است.^۲

مکتب شیراز تأثیری بسزا در آراء و افکار ملاصدرا داشته است. او آراء بزرگان این مکتب را در کتب مختلف خود نقل و ارزیابی کرده و در مواضعی از اسفار ضمن بیان اندیشه‌های فلسفی دوانی و دشتکی، به داوری در مورد آنها پرداخته و در اغلب موارد، مواضع دشتکی را تقویت نموده است که این امر، خود نشانی از اهمیت دوانی و دشتکی نزد ملاصدرا است.^۳

جلال‌الدین دوانی در منطق‌نگاری پیرو منطق‌نگاری دو بخشی بوده و غالباً معطوف به آثار قرن هفتم و هشتم ق. است.

برخی از دیدگاه‌های منطقی وی عبارتند از: الف) رد اعتبار قضیه سالبه‌المحمول؛ ب) اعتقاد به حمل‌پذیری امر جزئی؛ ج) تمایز میان قضیه مهمله و قضیه طبیعی؛ د) نسبی - نه نفسی - بودن امور بدیهی و نظری.^۴

دوانی در فلسفه دارای اندیشه‌های بدیعی است - که بیان آنها پژوهشی مستقل را می‌طلبد - از جمله نحوه تبیین نسبت معلول به علت. از نظر او معلول ذاتی مباین با ذات علت نیست بلکه شأنی از شئون و وجهی از وجوه و حیثیتی از حیثیات علت است.^۵ (اصل اول)

وی از رهگذر چنین تحلیلی به دو نتیجه مهم دست می‌یابد: الف) در جهان، هستی «ذوات»، متعدد نیست بلکه ذات واحدی است که صفات متعدد دارد؛^۶ ب) معلول، معدوم نمی‌شود و زوال معلول در حقیقت، ظهور علت بشکلی دیگر است.^۷

دوانی در تحلیل زمان و حوادث منطبق بر آن، بر این باور بود که زمان و حوادث منطبق بر آن، خط واحدی است که جزء بالفعلی ندارد.^۸ (اصل دوم)

وی سپس با استفاده از اصل اول و دوم به حل معضل علم الهی به امور جزئی و متغیر می‌پردازد، با این بیان که: سبب وجود تعاقب در پدیده‌ها، آنست که حدود امتداد زمانی، برای برخی زمانیات حاضر و برای برخی دیگر غایب است، در صورت حضور حدود مذکور، زمان حال و در صورت غیاب آنها، گذشته یا آینده به وجود می‌آید، ولی موجودات مافوق زمان نسبت به حدود زمان، نسبتی مساوی دارند و لذا در خصوص آنها تعاقب، معنا ندارد و همه امور زمانی بطور مساوی برای آنها حاضر است. این نحوه تبیین بطریق اولی

۳- ر.ک: همان، ص ۴۱۵ و الموسوی الخوانساری، محمدباقر، روایات الجنات فی احوال العلماء والسادات، چاپ اول، بیروت، دار الاسلامیه، ۱۴۱۱/۱۹۹۱، ج ۲، صص ۲۳۷ و ۲۳۸.

۴- از جمله می‌توان به مباحث زیر اشاره کرد: بحث جعل ترکیب نفس و بدن، نفس الامر، ترکیب ماده و صورت و وجود ذهنی به ترتیب در: شیرازی، صدرالدین محمد، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، ج ۹، الطبعة الرابعة داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۰/۱۹۹۰، ج ۱، ص ۳۹۹ - ج ۵، ص ۳۰۶ - ج ۷، ص ۲۷۷ - ج ۵، ص ۳۰۳ - ج ۱، ص ۳۱۸.

۵- فرامرز قراملکی، احد، «آراء و آثار منطقی جلال‌الدین دوانی»، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، دوره اول جدید، شماره اول بهار ۱۳۸۳.

۶- دوانی، جلال‌الدین محمد و الخواجوی الاصفهانی، اسماعیل، الزوراء، در ضمن سبع رسائل، به کوشش سید احمد تویسرکانی، تهران، نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۱، ص ۱۷۴.

۷- همان، ص ۱۷۵.

۸- همان، ص ۱۷۶.

۹- دوانی، جلال‌الدین محمد و الخواجوی الاصفهانی، اسماعیل، شرح رساله الزوراء در ضمن سبع رسائل، به کوشش سید احمد تویسرکانی، تهران، نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۱، ص ۲۰۹.



درباره خداوند نیز صادق خواهد بود.^{۱۰}

دوانی مسئله «حدوث دهری» را اولین بار در کتاب نور الهدایة طرح کرده است: «بباید دانست که در اطلاعات حکماء و متکلمین لفظ حدوث بر سه معنی است: حدوث ذاتی، و حدوث دهری و حدوث زمانی». ^{۱۱} و در تعریف آن چنین می‌گوید: «حدوث دهری عبارتست از فعلیت ماهیت بعد از عدم واقعی که متصف بکمیت نباشد»، ^{۱۲} سپس در ادامه بیان می‌دارد که:

... دانستم که عالم حادث است بحدوث دهری، زیرا که عالم در مرتبه ذات واجب الوجود که عین وجود خارجی است معدوم است بالاتفاق، سپس وجود عالم باجزائه مسبوق باشد بعدم خارجی و این عین مطلوب است، چه از حادث دهری نمی‌خواهیم الا آنکه مسبوق بعدم خارجی باشد یعنی آن عدم، مسبوق بکمیت نباشد.^{۱۳}

همانطور که از متن فوق استفاده می‌شود، دوانی حدوث دهری را از اطلاعات حکما و متکلمان می‌داند، اما ما حکیم یا متکلمی را سراغ نداریم که پیش از او از حدوث دهری سخنی بمیان آورده باشد، بنابراین احتمال می‌رود این تقسیمبندی و طرح حدوث دهری از ابتکارات دوانی باشد.

وی آثار بسیاری در اغلب شاخه های علوم اسلامی از جمله فلسفه و کلام نوشته است که تعداد آنها را بالغ بر نود کتاب و رساله کوچک، حاشیه و شرح برشمرده‌اند.^{۱۴}

درباره رساله حاضر

رساله حاضر شرحی است بر بیت:

تفکر رفتن از باطل سوی حق

به جزء اندر بدیدن کل مطلق^{۱۵}

■ حقیقت حق تعالی مجمع اضداد و متعاقب اطرافست، چه با آنکه از حیثیت وحدت ذاتی و محووضت اطلاق آبی است از جمیع نسب و اعتبارات، باعتبار نسب علمی - که از شئون ذاتی اوست - متصف بجمیع صفات و اعتبارات است.

او این شرح را با استفاده از مبانی عرفانی و استناد به بزرگان صوفیه به انجام رسانده است. از این شرح نسخ خطی فراوانی بر جای مانده است که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(۱) نسخ کتابخانه آیت الله مرعشی، قم:

الف) مجموعه شماره: ۱۰۱/۵، ص ۵۹ پ - ۶۳ ر، کتابت به سال ۱۰۷۲.

ب) مجموعه: ۷۴۱۰/۱۴، ص ۵۹ پ - ۶۲ ر، کتابت به سال ۱۰۴۶.

ج) مجموعه: ۱۱۰۷۰/۱۰، ص ۸۵ - ۸۹، به سال ۱۱۱۸.

(۲) نسخ دانشگاه تهران:

الف) مجموعه: ۱۰۲۱/۸، ص ۵۹ پ - ۹۲ پ.

۱۰- دوانی، جلال‌الدین محمد و الخواجوی الاصفهانی، اسماعیل، الزوراء در ضمن سبع رسائل، ص ۱۷۷.

۱۱- دوانی و میرداماد، رساله‌ی نور الهدایة در ضمن الرسائل المختارة، تصحیح سید احمد تویسرکانی، اصفهان، کتابخانه عمومی امیرالمومنین علی(ع)، صص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۱۲- همان، ص ۱۱۵.

۱۳- همان ص ۱۱۶.

۱۴- برکت، محمد، کتابشناسی مکتب شیراز، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۸۳، صص ۳۳ - ۱۱۳.

۱۵- شبستری، محمود، گلشن راز در ضمن مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، با مقدمه کیوان سمیعی، چاپ پنجم، انتشارات سعدی، ۱۳۷۱، ص ۷۲۷.

ب) مجموعه: ۱۱/۱۱۴۷، ص ۱۲۴ پ - ۱۲۸ ر.

ج) مجموعه: ۳/۷۲۶۵، به سال ۱۰۰۵.

۳) نسخ کتابخانه مجلس، تهران:

الف) مجموعه: ۴/۱۲۰۷، ص ۵۰ - ۵۱

ب) مجموعه: ۴/۴۱۲۳، ص ۳۵ پ - ۴۲ ر.

۴) مجموعه کتابخانه آستان قدس رضوی بشماره:

۶۱۹۲، ص ۲۲۸ - ۲۳۴.

تصحیح حاضر بر اساس نسخه‌های زیر انجام یافته است:

۱) نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس بشماره:

۶۱۹۲، صص ۲۲۸ - ۲۳۴، با نشان «ق». این نسخه

بخط محمد بن حسین عقیلی استرآبادی است،

کاتب در پایان نسخه آورده است: «نقلت من خطّ

المولف بواسطة واحدة»؛

۲) نسخه دانشگاه تهران بشماره: ۸/۱۰۲۱، ص ۵۹ پ

- ۶۲ پ، با نشان «گ». این نسخه تاریخ کتابت ندارد،

اما در رساله سوم همین مجموعه که تفسیر آیه «کلوا و

اشربوا»، تألیف جلال‌الدین دوانی است و بخط همین

کاتب است، تاریخ کتابت ۹۳۹ ذکر شده است.

۳) نسخه دانشگاه تهران بشماره: ۱۱/۱۱۴۷، ص

۱۲۴ پ - ۱۲۸ ر، با نشان «ن». این نسخه

در تصحیح رساله حاضر موارد زیر رعایت شده

است:

۱) در بخشهای فارسی «ة» را بصورت «ت» ضبط

کرده‌ایم، مانند: وحدة ← وحدت، حقيقة ← حقیقت؛

۲) «می» را بصورت جدا «می» ضبط کرده‌ایم،

مانند: میگوید ← می‌گوید؛

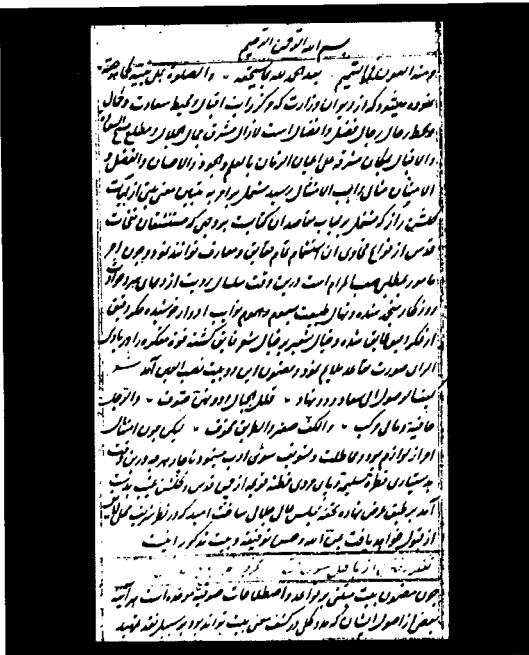
۳) در رسم‌الخط غالب نسخ، نوشتار همزه تغییر

یافته است، مانند: جزویات ← جزئیات؛

۴) پیش از اشعار در برخی از نسخ واژه «بیت» یا

«شعر» بوده است، آنها را نیز ضبط نکرده‌ایم؛

۵) در افعال، اختلاف فعلهای مؤنث و مذکر ضبط



نشده و در پاورقی نیامده است؛

۶) افزوده مصححان در قلاب [] آمده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

و منه العون في التتميم

بعد الحمد لله بما يستحقه و الصلاة على نبيه كما

هو حقه. نموده می‌شود که از دیوان وزارت، که مرکز

رایت اقبال و محیط سعادت و کمال و محطّ رجال رجال

فضل و افضال است^{۱۳}، لازال مشرق جمال ذو الجلال

و مطلع صبح السعادة و الإقبال بمكان مشرقه علی

اعیان الزمان بالعلم و الجود و الإحسان و الفضل و

الامتثال، مثال واجب الامتثال رسید مشتمل بر امر به

تبیین معنی بیتی از ابیات گلشن راز که مشتمل بر لباب

مقاصد آن کتاب است^{۱۴} بر وجهی که مستشرقان

نفحات قدس از فوایح^{۱۵} فحای آن استشمام تمام

حقایق و معارف توانند نمود و چون امر مأمور به^{۱۶}

۱۶- برکت، محمد، کتابشناسی مکتب شیراز، صص ۱۹۳ و ۱۰۴.

۱۷- ن: افضالست

۱۸- گ: - ذو

۱۹- گ: کتابست

۲۰- ق: فواتح

۲۱- گ: - به



چون مضمون بیت مبتنی بر قواعد و اصطلاحات صوفیه موخده است هر آینه بعضی از اصول ایشان که مدد کلی در کشف معنی بیت تواند بود بر سبیل نقل، تمهید خواهد نمود.

اعتباری محضند^{۳۶} که از اعتبار ذات مذکوره با فنون نسب ناشی می شود و بحقیقت صور علم حقد به ذات خود باعتبار نسب و اضافت که لازم ذاتند^{۳۷} و آن را شئون ذاتی می خوانند و وجود حقیقی که ذات حق است^{۳۸} متصف و متصبع^{۳۹} بان می شود بحسب الرأی^{۴۰} و الا اعتبار بی آنکه آن امور را در خارج وجودی باشد و آن حقایق را باعتبار وجود در علم الله حروف عالیه و «اعیان ثابتة» می خوانند، «و کنا حروفا عالیات لم

۲۲ - ق: مطلب / گ: بمطلبی

۲۳ - ن، گ: + را

۲۴ - گ: لیکن

۲۵ - ن، گ: سلیمه

۲۶ - ن، گ: قویمه

۲۷ - ن: جلالی

۲۸ - ن: محلی

۲۹ - شبستری، محمود، گلشن راز در ضمن مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۷۲۷.

۳۰ - ن: یکی است

۳۱ - گ: بحتست

۳۲ - ن، گ: باین

۳۳ - ن، گ: واجب الوجودست

۳۴ - ن، گ: اعتباراتست

۳۵ - ن: کثرت

۳۶ - ن: محضند

۳۷ - ن: ذاتند

۳۸ - ن: حقتست

۳۹ - ن: منصبع

۴۰ - ن، ق: التزرای

مطلبی^{۳۳} صعب المرام است درین وقت سلسال رویت از دمه‌های سرد حوادث روزگار منجمد شده و نهال طبیعت بسموم و هموم نوایب ادوار خوشیده فکر دقیق از فکر دقیق عایق شده و خیال شعیر بر خیال شعر فیق گشته، قوه مفکره^{۳۴} در بادی الرأی صورت تقاعد ملایم نمود و مضمون این دو بیت نصب العین آمد:

کیف الوصولُ إلى سُعاد و دونها

قللُ الجبالِ و دوننَ حتوفُ

و الرَجُلُ حافیةً و مالی مرکبُ

و الکفُّ صفرُ و الطریقُ مخوفُ

لکن^{۳۳} چون امتثال امر از لوازم بود و ماملت و تسویف سوء ادب می نمود ناچار هر چه درین وقت بدستاری فطرت سلیم^{۳۵} و پای مردمی فطنت مستقیم^{۳۶} از چمن قدس و گلشن غیب بدست آمد بر طبق عرض نهاده تحفه مجلس عالی جلال^{۳۷} ساخت، امید که در نظر شریف محل^{۳۸} لایق از قبول خواهد یافت؛ بمن الله و حسن توفیقه، و بیت مذکور اینست:

تفکر رفتن از باطل سوی حق

بجزء اندر بدیدن کل مطلق^{۳۹}

چون مضمون بیت مبتنی بر قواعد و اصطلاحات صوفیه موخده است هر آینه بعضی از اصول ایشان که مدد کلی در کشف معنی بیت تواند بود بر سبیل نقل، تمهید خواهد نمود.

xxx

پوشیده نیست که نزد این طایفه، حقیقت اشیاء همه یکیست^{۴۰} و آن وجود بحت است^{۴۱} بیضمیمه قیدی از قیود و اعتباری از اعتبارات، و وجود به این^{۴۲} اعتبار نزد ایشان ذات واجب الوجود است^{۴۳} و او را باین اعتبار هیچ اسم و نعت و وصف نیست زیرا که مستغرق جمیع مفهومات و اعتبارات است^{۴۴} و بغیر از حقیقت مذکوره هیچ چیز وجود ندارد و کثرات^{۴۵}

نُقل» اشاره به اینست. از اینجاست که در نصوص می‌گوید: اعلم أن لله أعظم الشبه و الخُجُب هو التعددات^{۳۱} الواقعه فی الوجود الواحد بحسب آثار الاعیان الثابتة فيه فیتوهم أن الاعیان ظهرت فی الوجود وبالوجود وإنما ظهرت آثارها فی الوجود ولم تظهر هي ولا تظهر أبدالاً لأنها الذاتها لا یقتضی الظهور.^{۳۲}

و شیخ الطائفة در فصوص می‌گوید: «الاعیان الثابتة ما شمت رائحة الكون»^{۳۳}. و چون وجود را باعتبار ثانی - أعنی قیود مخصصه و اعتبارات مشخصه که لازم ممکناتند - ملاحظه نمایند آن متعین را «خلق» و «سوی» گویند و باین اعتبار متصف است بجمیع صفات و اعتبارات که لازم تعینات باشد، كما قال فی النصوص: و ینضاف إليه، اذ ذاک کل وصف و یسمی بكل اسم و ینظر بكل رسم و یقبل کل حکم و یتقید فی کل مقام و یدرک بكل مشعر من بصر و سماع و عقل و فهم و غیر ذلك من القوى و المدارک^{۳۴}.

و از این^{۳۵} مقدمات معلوم شد که حقیقت حق تعالی مجمع اضداد و متعاقب اطرافست، چه با آنکه از حیثیت وحدت ذاتی و محوشت اطلاق آبی است از جمیع نسب و اعتبارات، باعتبار نسب علمی - که از^{۳۶} شتون ذاتی اوست - متصف بجمیع صفات و اعتبارات است.^{۳۷}

و هر چه در وصف آن حقیقت من حیث هی گویند از وحدت وجود و غیرهما، نه^{۳۸} بر وجهی مأخوذ باشد که آنرا مقابلی تواند [بود] چه جمیع صفات او عین^{۳۹} ذاتند^{۴۰} و ذات او را مقابل نیست، چنانچه هم در نصوص می‌گوید: أنه واحد وحدة حقيقة^{۴۱} لا یتعقل فی ما مقابله کثرة و لا یتوقف تحققها فی نفسها و لا تصورها فی العلم الصحیح المحقق علی تصور ضد لها، بل هی لنفسها ثابتة مثبتة و قولنا: «وحدة» للتنزیه

و^{۴۲} للدلالة علی مفهوم الوحدة علی نحو ما هو متصور^{۴۳} فی الأذهان.^{۴۴}

و در محلی دیگر می‌گوید که: وحدة هی متحد کل کثرة و بساطة هی عین^{۴۵} التركيب و کل ما ینتاقض فی حدّ غیره فهو له علی أكمل الوجوه ثابت»،^{۴۶} «کل ما خفی عن المحجوبین حسنة مما یوهم^{۴۷} فيه شیئاً أو نقصاً^{۴۸} فإنه متى کُشِفَ عن ساقه بحیث یدرک صورة انضیافه^{۴۹} إليه ألقى فيه صورة الکمال و روى أنه منصّة لتجلی الجلال و الجمال.^{۵۰}

و نسبت حقیقت حق به تعینات، از مدارک افهام خارج است^{۶۲} چه عقل مفطور است بر^{۶۳} آنکه کلیات

۴۱ - ق: التواردات

۴۲ - قونوی، محمد بن اسحق، رسالة النصوص، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص ۸۸.

۴۳ - ابن عربی، محیی‌الدین، فصوص الحکم، تصحیح ابوالعلاء عقیفی، چاپ دوم، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۰، ص ۷۶.

۴۴ - قونوی، محمد بن اسحق، رسالة النصوص، ص ۸۴.

۴۵ - گ: ازین

۴۶ - ن: - از

۴۷ - ن، گ: اعتباراتست

۴۸ - ن: نا

۴۹ - گ: غیر

۵۰ - ن: ذاتند

۵۱ - گ: حقیقه

۵۲ - گ: + لا

۵۳ - گ: متصف

۵۴ - همان، ص ۶۹ - ۷۰

۵۵ - گ: غیر

۵۶ - همان، ص ۷۹

۵۷ - گ: توهم

۵۸ - گ: نقضا

۵۹ - گ: انضیافیه

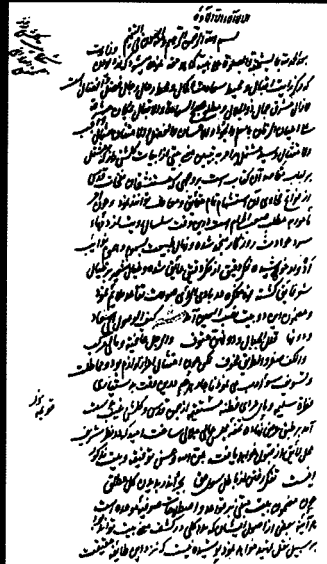
۶۰ - ن: رءی

۶۱ - همان، ص ۸۰

۶۲ - ن، گ: خارجست

۶۳ - ق: به





را بمشاهده جزئیات دریابد و جزئیات را^{۶۴} بمشاهده آن یا بمشاهده^{۶۵} امثال و اضداد آن، لهذا آنکه اصلا بر هیچ لون اطلاع نیافته حقیقت هیچ لون را^{۶۶} در نتواند یافت و اگر با او تعریف^{۶۷} نمایند مقایسه با مدرکات حواس دیگر خواهد نمود و نسبت مذکوره أم جمیع نسب است^{۶۸} و او راهیچ فرد و مثل و ضد متصور نیست؛ لاجرم حقیقت آنرا بنظر عقل در نتوان یافت و بیان آن در حیث تحریر و تقریر در نتوان آورد و کنه آن جز بنظر کشف و عیان مشاهده نگردد و تبییه بر آن جز بطریق ضرب مثالی^{۶۹} که فی الجملة مناسبه ما داشته باشد نتوان نمود و هر تقریر که تقریب آن بافهام نماید از وجهی موجب تبعید باشد و هر مثالی^{۷۰} که از وجهی مناسب باشد از وجهی دیگر مناسب نباشد و لیس من شرط المثل المماثلة من جمیع الوجوه، بل المناسبة فی الجملة و من ثمة قال من قال: لایکشف المثل غیر الخیال. بناء علی هذا، گاه تمثیل آن نسبت به نسبت کلی به جزئی می نمایند^{۷۱}، چنانچه ظاهر عبارات^{۷۲} بعضی از اکابر این طایفه است مثل حکیم افضل الدین کاشی^{۷۳} و غیره.

و گاه تمثیل به نسبت کل بجزء می نمایند و وجود مطلق بمنزله جزء می دارند و تعینات بمنزله کل و در صورت واحد و اعداد می نمایند؛ چنانچه از

فیثاغورس منقولست که اجلی مرآة^{۷۴} واحد حقیقی را و ظهور او در مراتب مختلفه الآثار واحد عددی است^{۷۵} و ظهور او در مراتب اعداد مختلفه الخواص با بقاء او بر صرافت وحدت ذاتی^{۷۶}.

اعداد شمردیم بسی، جمله یکی بود
چون جمله یکی باشد ما در چه شماریم
و ناظم هم درین کتاب می گوید:
وجود آن جزء دان کز کل فزونست

که موجود است^{۷۷} کل وین واژگونست^{۷۸}
و گاه عکس این اعتبار می کنند^{۷۹} نه بانکه وجود در

مجموع تعینات منبسط است و حصر تمام تعینات

- ۶۴- ق: - را
- ۶۵- گ: - آن یا بمشاهده
- ۶۶- ن: - را
- ۶۷- ن: تقریر
- ۶۸- ن، گ: نسبت
- ۶۹- ن، گ: مثال
- ۷۰- ن: مثال
- ۷۱- گ: می نماید
- ۷۲- گ: عباراتست

۷۳- مرقی کاشانی، افضل الدین محمد، مصنفات، تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۶، ص ۳۲۳.

۷۴- گ: مرآی / ن: مرآتی
۷۵- گ: عددیست

۷۶- از جمله ر.ک به: قیصری، مقدمه قیصری بر شرح تائیه ابن فارض، در ضمن عرفان نظری دکتر سید یحیی یثربی، چاپ سوم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۲۸۶ - ۲۸۵.

۷۷- ن، گ: موجودست
۷۸- ق: واژگون است. / این بیت در گلشن راز چنین آمده است:

وجود آن جزء دان کز کل فزونست

که موجود است کل وین باژگونست
شبستری، محمود، گلشن راز در ضمن مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۷۵۳.

۷۹- گ: کنند

لیک لیک یا لفظی و معنایی

لیک لیک یا سری و نجوایی^{۸۷}

xxx

یا کل کلی و کل الكل فی صفتی

یا جملتی و تفصیلی و اجزائی^{۸۸}

و ناظم درین بیت برین نهج^{۸۹} رفته چنانکه^{۹۰} بتفصیل خواهد آمد.

و گاه تمثیل به غیر این امور کنند چون قطره نازله که در نظر، خط مستقیم نماید و شعله جواله که در بصر از آن دایره آید و رشته که گره گره بر آن افتد و آب که ببندد. و غرض از این جمله نه تشبیه است من جمیع الوجوه و نه اطلاق این الفاظ^{۹۱} بحقیقت بر ذات حق، تعالی عن ذلک، بلکه غرض، مجرد تمثیل است.

و صحت تمثیل مقتضی مناسبت تامه نیست، بلکه مناسبت ما در آن کافی است^{۹۲}، همچنانکه علما ظاهر،

۸۰- گ: باشند

۸۱- ن: شایعست

۸۲- ن، گ: بر آنست

۸۳- گ: وادیست

۸۴- ق، ن: از اینجاست

۸۵- ق: گفت

۸۶- ق، ن: است

۸۷- حلاج، دیوان حلاج، تصحیح هاشم عثمان، الطبقة الاولى، موسسه النور للمطبوعات، ۲۰۰۳/۱۴۲۳، ص ۳۲- این بیت در دیوان حلاج چنین آمده است.

لیک لیک، یا سری و نجوایی

لیک، لیک، یا قصدی و معنایی

۸۸- همان، ص ۳۳- این بیت در دیوان حلاج چنین آمده است:

یا کل-کلی، یا سَمعی و یا بَصری

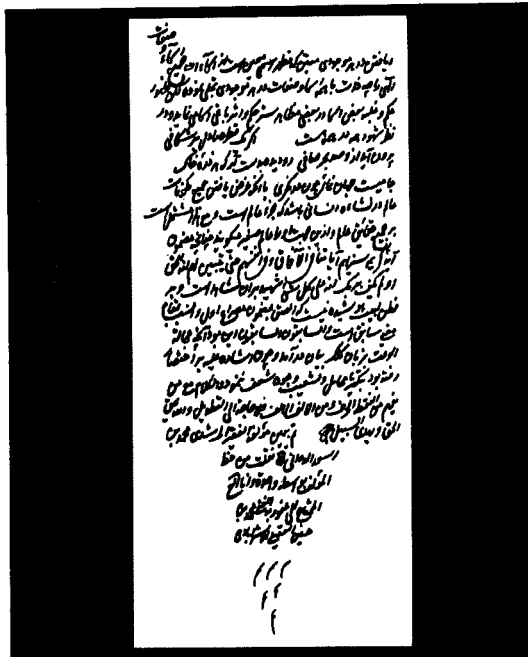
یا جملتی و تبعیضی و اجزائی

۸۹- ن: وجه

۹۰- ن، ق: چنانچه

۹۱- گ: لفظ

۹۲- گ: کافیست



کرده هیچیک از تعینات حصر تمام وجود نکرده، پس هر یک بمنزله جزئی باشد^{۸۹}، چنانچه تمثیل به قطره و دریا که در عبارت این طایفه شایع است^{۹۰} مشعر بر آن است^{۹۱}.

قطره قطره ز دریا چو به ساحل آبی

چون به دریا برسی قطره نه بی دریایی

xxx

کی ز دریا جدا شود قطره

نه که دریا جدا و قطره جداست

و تمثیل به بحر و موج و جوی و دریا نیز هم از این وادی است^{۹۲}.

ما آب روانیم و تو دریای حیاتی

جویای تویم، از همه سو روتو داریم

xxx

سبو بشکن که آبی، نه سبویی

ز جو بگذر که دریایی، نه جویی

xxx

دریای کهن چو برزند موجی نو

موجش خوانند و در حقیقت دریاست

و از اینجاست^{۹۳} که حلاج گفته^{۹۴} است^{۹۵}:

عارضش را بمثل ماه فلک نتوان گفت

نسبت دوست به هر بیسرو یا نتوان کرد
 لکن^{۹۱} از جهت تقرب به افهام محجوبان، اعتبار
 فنون مناسبات نمایند و باندی مناسبتی از برای ایشان
 ضرب مثال کنند^{۹۲} تا بکلی از استنشاق گلشن معارف
 بینصیب نمانند.

باغبان گر نگشاید^{۹۳} در درویش بیباغ

آخر از باغ بیاید بر درویش نسیم
 چون این مقدمه تمهید یافت، معنی بیت از حجاب
 خفا بر^{۹۴} منصفه ظهور آمد، چه «تفکر» نزد این طایفه
 عبارت از «رفتن از باطل» یعنی «تعینات» - که
 می نمایند که هستند و بحقیقت نیستند - بسوی

۹۳- ق، ن: - تعالی

۹۴- ق، گ: - گاه

۹۵- گ: - برو

۹۶- گ: - حجة الاسلام ابو حامد محمد

۹۷- ن: الغزالی

۹۸- ن، گ: - قدس سره

۹۹- الغزالی، ابی حامد محمد بن محمد بن محمد، رسالة
 المضمون به علی غیر اهلہ در ضمن مجموعه رسائل الامام
 الغزالی، ۷ مجلدات فی مجلد واحدة، بیروت، دارالکتب
 العلمیة، المجلد الرابع، ص ۸۹.

۱۰۰- نحل، ۶۰

۱۰۱- نور، ۳۵

۱۰۲- ق: حیوانست

۱۰۳- نور، ۳۵

۱۰۴- ن: نمی آید

۱۰۵- گ: آنکه

۱۰۶- ق: + باشد

۱۰۷- ن، گ: مناسبت

۱۰۸- گ: خوانند

۱۰۹- ن، گ: لیکن

۱۱۰- گ: کند

۱۱۱- ن، گ: + در

۱۱۲- گ: در

نسبت حق تعالی^{۹۳} به عالم را گاه^{۹۴} تمثیل و تشبیه به نسبت
 نفس به بدن می کنند و گاه نسبت ملک به مدینه و از این
 تمثیل لازم نمی آید اطلاق نفس بحقیقت بر الله تعالی و
 نه اطلاق ملک مدینه بر او؛ غایت امر آن، آنست که
 مستلزم اطلاق این الفاظ باشد بر او^{۹۵} علی سبیل المجاز
 فی مقام التمثیل و از این معنی منعی نیست چنانچه
 حجة الاسلام ابو حامد محمد^{۹۶} غزالی^{۹۷} قدس سره^{۹۸} در
 مین مثل و مثال تحقیق فرموده و تصریح نموده که اثبات
 مش، کفر است و اما اثبات مثال کفر نیست؛^{۹۹} کیف لا و
 قد قال الله تعالی: «لله المثل الأعلى»^{۱۰۰} و قال تعالی:
 «مثل نوره کمشکوة فیها مصباح»^{۱۰۱} «الآیه و شک نیست
 که اگر کسی گوید: در این مقام که «مشکوة» روح
 حیوانیست^{۱۰۲} و «زجاجه» نفس ناطقه و «مصباح» نور
 خدا؛ یا «مشکوة» عالم اجسام و «زجاجه» عالم مثال و
 «مصباح» عالم ارواح و «شجرة مبارکه [زیتونه] لا شرقیه
 [...] و لا غربیه [...]»^{۱۰۳} ذات حق؛ یا غیر از عبارات
 که در تاویل آیه کریمه از اکابر دین منقولست اصلاً از این
 سخنان لازم نیاید^{۱۰۴} که ذات خدا بحقیقت مصباح
 باشد یا شجرة زیتونه، تعالی عن ذلك، بلکه محمول
 بر تمثیل باشد پس آنچه^{۱۰۵} در عبارات ایشان^{۱۰۶} واقع
 است از اطلاق کل و جزء و نظایر آن، چنانچه مفصلاً
 گذشت، از این قبیل تواند بود و از حیثیت اطلاق این
 الفاظ برین وجه هیچ مواخذه بر آن نباشد و حقیقت
 آنکه هیچ از این تمثیلات بر حقیقت حال منطبق
 نیست بلکه هر یک از وجهی مناسب است^{۱۰۷} و از
 وجوه دیگر غیر مناسب، چه حق را در ذات و صفات
 هیچ مشارک و مماثل نیست، لاجرم مقایسه او با
 چیزی نتوان کرد و هر چه در تمثیل در آورند ساحت
 کبریای او از آن ارفع و اعلی است.

لاله خوانند تو را، وای ز تاریکی دل

سرو گویند^{۱۰۸} تو را، آه ز کوته نظری



«حق» که وجود مطلق و هستی بحث است.

«الآكل شيء ما خلا الله باطل»^{۱۱۳}

یعنی اغماض از خصوصیات اعتباری و شهود وحدت حقیقی که مستغرق جمیع مفهومات است^{۱۱۴} از معقولات و محسوسات؛ و چون خصوصیت هر تعینی عبارتست از قیدی اعتباری و نسبتی علمی که لا حق وجود بحث می شود و مر آنرا در خارج وجودی^{۱۱۵} نیست پس هر معینی از حیثیت خصوصیت باطل باشد و از حیثیت اطلاقی حق باشد، چنانچه در معنی آیت کریمه: «کل شيء هالك إلا وجهه»^{۱۱۶} گفته اند که ضمیر «وجهه» راجع است با «شئی» ای کل شئی^{۱۱۷} هالك إلا حقیقته الإطلاقیة.

بنابراین چون نفی قیود اعتباری کردند^{۱۱۸} حقیقت وجود بحث که بمنزله کل است یافته باشند و در لفظ مطلق اشعار است^{۱۱۹} بر آنکه اطلاق کل بر او بر سبیل تمثیل است نه بر سبیل تحقیق، چه حقیقت حق از کل و جزء و کلی و جزئی بودن متعالیست و اگر خواهند که تحاشی از اطلاق کل به کلی^{۱۲۰} نمایند توان که حمل کل بر جمیع اسماء و صفات الهی نمایند، یعنی: تفکر رفتن است از باطل که تعیین است بسوی اطلاق و یافتن در هر موجودی معین که مظهر اسمی معین است از اسماء الله، جمیع اسماء و صفات الهی را، چه ذات با همه اسماء و صفات در هر موجودی تجلی نموده، لکن ظهور حکم و غلبه بعض اسماء در بعضی مظاهر ستر حکم و اثر باقی اسماء می نماید و در نظر شهود، همه در همه هست:

اگر یک قطره را دل بر شکافی

برون آید از و صد بحر صافی^{۱۲۱}

xxx

رودیده بدست آر که هر ذره خاک

جامیست جهان نمای چون درنگری

یا آنکه غرض یافتن جمیع مکنونات عالم در نشئه انسانی باشد که جزء عالم است و معهدا مشتمل است بر جمیع حقایق عالم و از این جهت او را «عالم صغیر» می گویند، چنانچه مضمون آیه کریمه: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق أولم یکف بریک أنه علی کل شئی شهید»^{۱۲۲} بر آن شاهد است و بر فطن لیب پوشیده نیست که الصق بمضمون مصراع اول و انسب بمقام، معنی سابق است و السابقون السابقون.

این بود آنچه عجالة الوقت بزبان کلک بیان در آمد. و چون اشارت^{۱۲۳} علیه بر اختصار رفته بود به تکثیر محامل و تشعیب وجوه شعف ننمود. و الکلام مع من يفهم من النقطة الحرف و من الألف الألف فلاحاجة إلى التطویل و الله یحق^{۱۲۴} الحق و یهدی السبیل.^{۱۲۵}

۱۱۳- بیت از لیبیدن ربیعه است و مصراع دوّم آن: «وکلّ نعیم لا محالة زائل» از جمله ر.ک به: السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، شرح شواهد المعنی، تصحیح و تحقیق الشیخ محمد محمود ابن التلامیذ التکرزی الشنتیطی، بیروت، منشورات دارالمکتبة الحیة، ج ۱، ص ۱۵۰.

۱۱۴- ن، گ: مفهوماتست

۱۱۵- ق: وجو

۱۱۶- قصص، ۸۸.

۱۱۷- ن: شئی

۱۱۸- گ: + به

۱۱۹- ن: اشعارست

۱۲۰- ق: بکل

۱۲۱- شبستری محمود، گلشن راز در ضمن مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۷۳۰.

۱۲۲- فصلت، ۵۳.

۱۲۳- ق، گ: اشاره

۱۲۴- گ: یحق

۱۲۵- ق: + تمّ بیمن مؤلفه الفقیر المرشدی محمد بن

اسعد الدوانی

